

شاهزادگان

همراه با ویژه نامه ی خردسال
صفحات ۹ الی ۱۶

سال ۱۳۹۸ ● شماره های ۱۵۷ و ۱۵۸
بها: ۱۵۰۰۰ تومان





تقویم
۱۳۹۸

روزهای مانا...

روز عید فطر

۱۵
خرداد

مهمانان عزیز خدا،
یک ماه تموم، لب به روی همه
خوراکی‌ها می‌بندند و به پاس
شکرگزاری این بندگی
عید فطر را جشن می‌گیرند.

۱۵ خرداد

۱۵
خرداد

خون شهیدان شد
آغاز پیروزی
هر نیمه‌ی خرداد
شد جشن بهروزی

رحلت امام

۱۴
خرداد

وقتی که آقا رفت
لبخندها گم شد
سرشار اشک و غم
دل‌های مردم شد

روز قدس

جمعه قرار ماست
در راهپیمایی
آری که روز قدس
حتماً تو می‌آیی

۱۰
خرداد

شهادت حضرت علی (ع)

وقتی مولایمان آسمانی شد
و به سوی خدا پر کشید،
هر شب کودکان یتیم کوفه،
چشم به راه مولای مهربانی‌ها
بودند ...

۶
خرداد

روز معلم

تو نور علم و دانشی
آموزگار مهربان
همراه تو ای آشنا
پر می‌کشم تا آسمان

۱۲
اردیبهشت

میلاد امام زمان (ع)

چه میلاد قشنگی
گل نرگس رسیده
و قلب شیعیان هم
پر از شوق و امید

۱
اردیبهشت



مصطفی میرزایی، میرنگار
تصویر گر: سمیه سادات شفیعی



روزهای مانا... ۱

لباس مامان خانم

۲

چرا قایق‌ها روی آب شناور می‌مانند؟

۴

خرمشهر آزاد

۶

جشن تکلیف

۸

حرف بد کلاغی

۹

راز مینا

۱۰

من می‌توانم

۱۲

صبحانه و سلامتی

۱۳

من خجالتی‌ام!

۱۴

مراقب باش سرت گیج نره!

۱۵

پیدا کن!

۱۶

اوربگامی پنگوئن

۱۷

موزی که خوشمزه نشد...

۱۸

الهام از طبیعت

۲۰

جدول

۲۲

فرماندهی مهربان

۲۳

بچه‌های مجله

۲۴



فانداک ویژه نامی خردسال

به نام خدا

کودکی

سال ۱۳۹۸ • شماره‌های ۱۵۷ و ۱۵۸
صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: رحیم نریمانی
سرمدیر: یوسف قدیانی
مدیر اجرایی: زهرا خسروی
● ● ●
دبیر تحریریه: فریبا حداد
طراح گرافیک: سمیرا سادات شفیعی
امور فنی: آتلیه شاهد
ناظر فنی چاپ: علیرضا قاسمی
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
تلفن دفتر تحریریه: ۰۸-۸۸۸۳۵۱۰۸
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی: Koodak@navideshahed.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵
● ● ●
ناشر: انتشارات شاهد
تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراء بهار شمالی
شماره ۵
تلفن: ۰۸۳۴۸-۸۸۳
● ● ●
چاپ: چاپخانه سازمان
فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر جلد: طاهره رضایی - سمیرا شفیعی
● مجله در تلخیص و ویرایش
مطالب رسیده آزاد است.
● مطالب رسیده باز گردانده نمی‌شود.
● نقل مطالب مجله با ذکر
ماخذ مجاز است.



جهت دریافت نسخه‌ی الکترونیکی مجله، اپلیکیشن «شاهد» را
از سایت «نوید شاهد» به آدرس زیر دانلود نمایید.
www.navideshahed.com

لباس مامان خانم

مامان خانم گفت: «سهراب جان لباسم را عسل خانم خیاط دوخته. برو بگیر.»

بعد هم یک هزار تومانی به سهراب داد و گفت: «برای خودت هم یک بستنی بخر.»

سهراب با خوشحالی پول را گرفت و از خانه بیرون دوید. بازارچه شلوغ بود

و پر از مردم. سهراب می‌دوید و می‌گفت: «بخشید! بخشید!»

نمی‌خواست به کسی بخورد. وقتی هم تنهاش به کسی می‌خورد، بلندتر

می‌گفت: «بخشید! بخشید!»

سهراب مثل باد رفت و لباس مامان خانم را گرفت. به خودش

گفت: «سهراب جان لباس را گرفتی. حالا برو برای خودت بستنی بگیر!»

و دوید. تند و پیچ در پیچ از بین مردم رد می‌شد و می‌گفت: «بخشید! بخشید!»

رسید به بستنی‌فروشی! صف بود. نوبتش که شد،

پول را داد و یک بستنی قیفی با پانصد تومان پس گرفت.

یک لیس به بستنی زد. کیف کرد. به خودش

گفت: «سهراب جان! بخور نوش جونت!»

خواست برود، جلوش پسر بچه‌ای آفتاب سوخته دید که به بستنی‌اش زل زده بود.

ناراحت شد و توی دلش گفت: «سهراب جان برو دیگه!»

سهراب از کنارش رد شد. چند قدم آن طرف‌تر ایستاد. برگشت و با انگشت اشاره گفت: «بیا جلو!»

پسر جلو رفت. سهراب پانصد تومانی را به او داد و گفت: «برو برای خودت بستنی بخر.»

روی پایش چرخید و راه افتاد.

یادش آمد که «بخشید! بخشید!» نگفته است.

یک لیس به بستنی زد و یک بخشید گفت. یک لیس به بستنی زد و یک بخشید گفت....

نزدیکی‌های خانه بستنی‌اش تمام شد. آن وقت کیسه‌ی لباس مامان خانم را محکم در بغل گرفت و تا خانه دوید.

در حالی که «بخشید! بخشید!» گفتنش هنوز تمام نشده بود!



می خواهیم بدانیم ...

چرا قایق‌ها روی آب شناور می‌مانند؟



● کاسه‌ی بزرگ

● آب سرد

● دو گلوله‌ی کوچک خمیر بازی

چیزهایی که لازم داری:

با خانواده درباره‌ی این آزمایش گفتگو کن و به کمک آنها از این آزمایش یک فیلم دو تا سه دقیقه‌ای تهیه کن و از آنها بخواه فیلم را برای مجله‌ی شاهد کودک بفرستند.

روش کار:

۱. کاسه را از آب سرد پر کن.

۲. گلوله‌ی خمیری را تو کاسه‌ی آب بینداز. چه اتفاقی افتاد؟

۳. گلوله‌ی خمیری را از آب بیرون بیاور و کنار بگذار.

۴. گلوله‌ی دوم خمیری را پهن کن و به شکل قایق درست کن.

۵. حالا آن را روی سطح آب بگذار. چه اتفاقی افتاد؟

چرا این‌طور شد؟

قایق‌ها به خاطر شکل‌شان روی آب شناور می‌شوند. بنابراین نیرویی که آب از پایین به قایق وارد می‌کند بیشتر از سنگینی خود قایق است و در نتیجه قایق روی سطح آب شناور می‌شود.

چیزهای جالب‌تری بدانید:

قایق‌ها در آب شور اقیانوس‌ها بهتر از آب شیرین رودخانه‌ها و دریاچه‌ها، شناور می‌مانند. زیرا آب شور وزن بیشتری دارد و فشار بیشتری به اجسام وارد می‌کند و آنها را به سمت بالا هل می‌دهد.



تصویرگر: سیمیا مصور

گلوله‌ی توپی غرق شد!



قایق روی سطح آب شناور می‌ماند!



کوی

۵

کوی

۳۶



زهرا داوری
تصویرگر: طاهره رضایی

خرمشهر آزاد



نقاشی دیروز من
خیلی قشنگ و رنگی است
یک تپه است و پشت آن
تصویر تانک جنگی است

یک بوته‌ی سبز و قشنگ
گل داده توی لوله‌اش
نم‌نم باران هم کمی
باریده روی سبزه‌اش

بالای ابری می‌کشم
یک عکس زیبا از امام
نقاشی من می‌شود
با جمله‌ای از او تمام

«این شهر خرمشهر را
حتماً خدا آزاد کرد»
می‌دانم او این کار را
در سوّم خرداد کرد



حرف بد کلاغی



بق... بقو



قار... قار

فامیل ما که نیستی
فوری از اینجا برو
تا کی تحمل کنم
بق بقوهای تو رو؟

کلاغه قار قار می‌کرد
کبوتره بق بقو
کلاغه گفت کبوتر
بیخودی بق بق نگو

کبوتره گفت، کلاغ
به من می‌گن کبوتر
صدای من همینه
نه هیچ صدای دیگر
نمی‌شه دوست نباشیم
با هر کی شکل ما نیست
حرفای بد بد نزن
رسم پرنده‌ها نیست

تصویرگر: سبیه شفیقی
زهره موسوی

مصطفی میرزایی - میرنگار
تصویرگر: فاطمه زهرا میرزایی

جشن تکلیف



تا اوج آسمون‌ها
پر می‌کشیم اون بالا
شکر می‌کنیم که هستیم
بندگی خوب خدا

میگه عزیزان من
نماز ستون دینه
هر روزی پنج نوبته
امر خدا همینه

خانم معلّم میگه
از راه‌های سعادت
میگه سفارش شده
نماز با جماعت

بعد وضو بالذّت
قصد نماز می‌کنیم
سجاده‌های خود را
با شادی باز می‌کنیم

سپیده آی سپیده
یه روز خوب رسیده
رسیده جشن تکلیف
این بهترین نویده



راز مینا



زهرا موسوی
تصویرگر: حکیمه شریفی

هر روز ساعت ده صبح مهسا و مینا توی حیاط کنار هم می‌نشستند و خوراکی‌هایشان را می‌خوردند. اما حالا دو روز بود که مهسا به مهد کودک نرفته بود. دلش خیلی برای مینا تنگ شده بود. یعنی مینا، مهسا را وقتی که داشت خرده‌ریزهای تراش خرگوشی شکسته‌ی او را جمع می‌کرد، دیده بود؟ پس چرا هیچ حرفی به مهسا نزده بود و مهسا را دعوا نکرده بود. با خودش گفت: «یعنی دیگه هیچ وقت نباید به مهد کودک برم؟ فقط به خاطر یک تراش خرگوشی که شکسته شده!» مهسا کیف مهد کودکش را بغل کرد و می‌خواست های‌های گریه کند که زنگ خانه به صدا درآمد. مامان مهسا پنج دقیقه پیش به نانوايي رفته بود، یعنی به این زودی برگشته بود؟! مهسا کیفش را گوشه‌ای گذاشت و در را باز کرد. اما به جای مامان خودش، مامان مینا را دید. با خودش گفت: «حتماً مینا همه چیز رو به مامانش گفته. حتماً الآن مامان مینا کلی من رو دعوا می‌کنه.» لپ‌های مهسا از خجالت مثل سیب سرخ شده بود که مینا از پشت چادر مامانش بیرون آمد. او دو تا دستش را که مشت کرده بود به طرف مهسا دراز کرد و با خنده گفت: «زود بگو توی کدومه؟» مهسا حرف نمی‌زد و فقط به زمین نگاه می‌کرد.

مینا دو تا مشتش را باز کرد و مهسا دو تا تراش خرگوشی قشنگ کف دست مینا دید. مینا یکی از تراش‌ها را به مهسا داد و گفت: «دیروز تراش خرگوشی من شکست. مامان هم رفت و یک تراش دیگه برای من خرید و البته یکی هم برای تو.» در این هنگام مامان مهسا هم از راه رسید و با مامان مینا مشغول صحبت شد. مهسا می‌خواست مینا را بغل کند و بگوید یک عالمه ببخشید که حواسش نبوده و تراش خرگوشی او را شکسته است. اما مینا زود او را بغل کرد و گفت: «زودباش برو کیفیت رو بردار، باید بریم مهد کودک...»



صبحانه و سلامتی

من می‌دونم صبحونه
هوشو زیاد می‌کنه
جسم و روان ما را
سرحال و شاد می‌کنه
من صبح زود می‌خورم
صبحونه‌ی کاملی
تا بمونم همیشه
یه بچه‌ی سالمی



مهران مهربانگار
تصویرگر: زهرا رضایی



برای کامل‌تر شدن تصویر، وسایل مهدکودک را به سلیقه‌ی خودت رنگ بزن.

تصویرگر: سپاس مصور

من می‌توانم...



مهد کودک تعطیل شده و سارا و دوستانش برای رفتن به منزل آماده می‌شوند. آنها هر کدام به تنهایی لباس‌هایشان را می‌پوشند و نیاز به کمک ندارند. آیا تو هم می‌توانی به تنهایی لباس‌هایت را بپوشی؟

مراقب باش سرت گیج نره!

روش زندگی همه‌ی جانداران

در دست خداوند بزرگ است. خداوند زرافه را

طوری خلق کرده است که هنگام نوشیدن آب سرش گیج نرود.

قد زرافه حدود هفت متر و طول گردن درازش تقریباً به دو متر می‌رسد.

زرافه پاهای جلویی‌اش را از هم باز می‌کند و سرش را پایین می‌آورد و آب باید

از این گردن دراز بالا برود. در رگ‌های گردن زرافه دریچه‌هایی وجود دارند که

سرعت گردش خون به سمت سر زرافه را کُند می‌کنند تا پس

از نوشیدن آب و هنگامی که سرش را بلند می‌کند

سرش گیج نرود.



مجتهد عمیق
تصویرگر: محمد حداد

فاطمه بگزاده
تصویرگر: سمیه سادات شفیعی

من خجالتی‌ام!

بچه‌ها، بیاید با هم توی این هوای گرم و قشنگ بازی کنیم.

من بازی کردن را دوست ندارم.

اما دیدیم که یکبار داشتی تنهایی بازی می‌کردی!

آخ جون، بازی بازی

بازی با همدیگر چقدر خوب است. کاش دم کوتاه نبود. آگه برم با آنها بازی کنم به دمم می‌خندند.

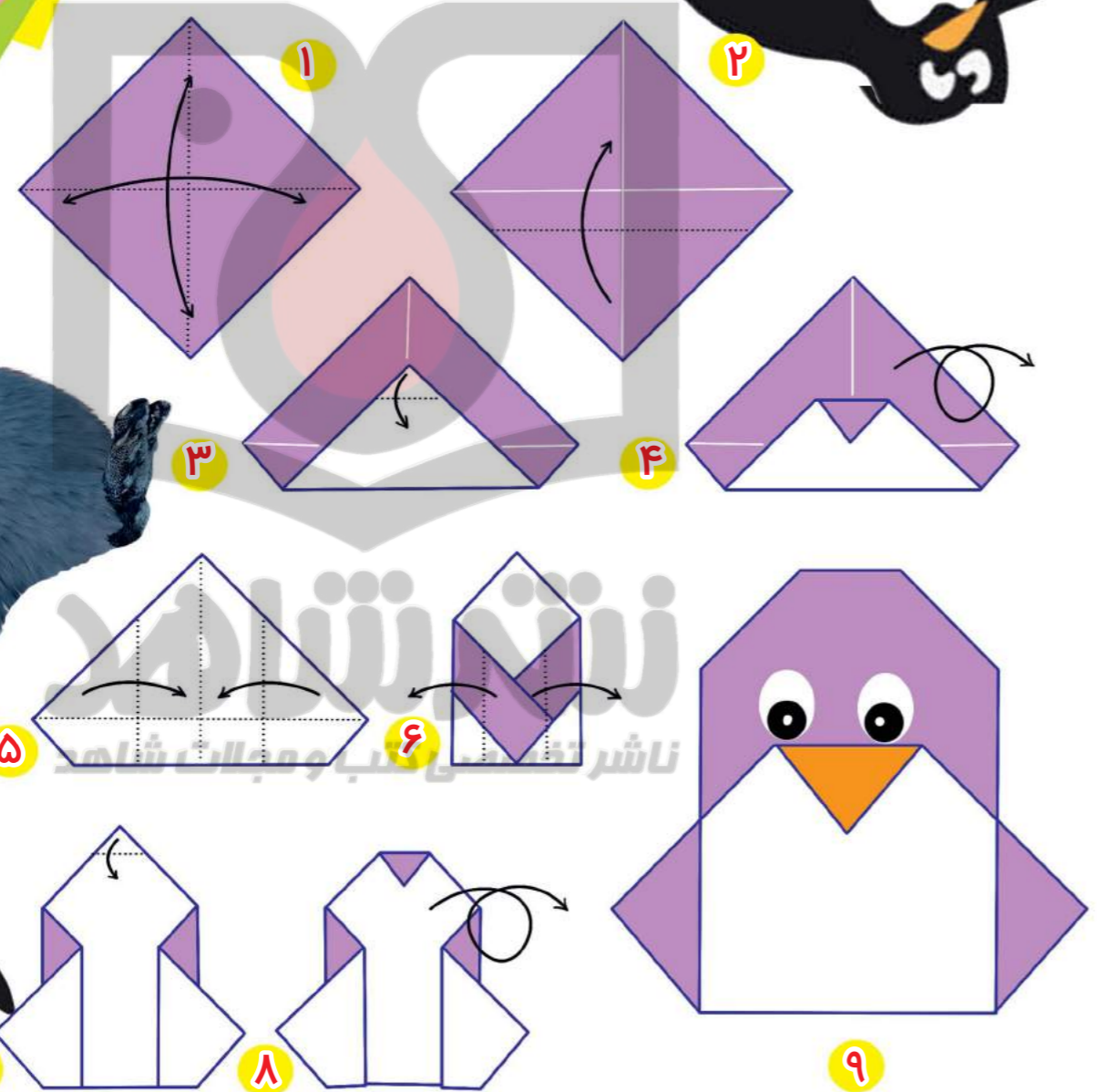
دم جوجه طلایی از دم من کوتاهتره. دم جوجه نوک سیاه خیلی بلندئه. دم جوجه‌های دیگه هم هر کدام یک رنگ هستند.

جوجه حنایی داری لېخند می‌زنی، پس بازی کردن را دوست داری. بیا بازی!

چقدر خوب که جوجه‌ها دم را می‌بینند اما مسخره نمی‌کنند، همان طور که من به دم آنها نمی‌خندم. آخ جون ما داریم با هم می‌خندیم نه به هم.....



اورینگامی پنگوئن



تصویر گر: طوبی سبحانی

پیدا کن!



به این دو تصویر نگاه کن. پنج اختلاف پیدا کن و دور آنها خط بکش.

موزی که خوشمزه نشد...



الهام از طبیعت

ما نباید لحظه‌ای از یاد خداوند غافل شویم. هر چه را که در اطراف مان می‌بینیم آفریده‌ی خداوند است. بسیاری از اختراعات جالب و مفیدی که در زندگی مان از آن‌ها استفاده می‌کنیم با الهام گرفتن از مشاهده‌ی شیوه‌ی زندگی گیاهان و حیوانات ساخته شده‌اند. در اینجا با برخی از این اختراعات آشنا می‌شویم.

از قاصدک تا چتر نجات

حتماً می‌دانید که مقاومت هوا سرعت سقوط اجسام بر روی زمین را کند می‌کند. میلیون‌ها سال است که دانه‌های بعضی از گیاهان از چتر برای فرود استفاده می‌کنند. موهای ریزی که دانه‌ی قاصدک را مانند یک چتر در میان گرفته است سبب می‌شود تا دانه آرام بر زمین فرود آید یا اینکه باد آن را در حین فرود تا مسافت دورتری ببرد و از این طریق دانه‌های این گیاه می‌توانند در مناطق مختلف پراکنده شوند و رشد کنند.

انسان هم برای فرود آرام از یک ارتفاع از وسیله‌ای به نام چتر نجات استفاده می‌کند.

هنگام فرود با چتر نجات هوا در زیر چتر محبوس می‌شود و فشار هوا مانع از سقوط سریع آن می‌شود.



از جغد تا آنتن‌های بشقابی شکل



صورت گرد و تخت جفدها امواج صدا را پس از متمرکز کردن به سمت گوش‌هایش هدایت می‌کنند.

یعنی درست مثل آنتن‌های بشقابی شکل که پس از دریافت امواج شبکه‌های تلویزیونی آن‌ها را به سوی دستگاه‌های گیرنده در خانه‌ها می‌فرستند.





با توجه به اولین حرف پاسخ هر سوال، شغل مورد نظر را پیدا کن و دور کلمه‌ی آن در جدول خط بکش.

- ۱ از باغچه نگهداری می‌کند.
- ۲ دندان‌های ما را ترمیم می‌کند.
- ۳ با چوب برای ما وسایل می‌سازد.
- ۴ به پزشک کمک می‌کند.
- ۵ به شاگردان درس می‌دهد.
- ۶ برای ما لباس می‌دوزد.

پ	ا	ر	ک	ن	ج	ا	ر	ا
د	و	خ	ا	ت	و	س	ی	ب
ب	ا	س	و	خ	ی	ا	ط	ه
پ	و	س	ت	ف	ر	و	ر	ش
ب	ا	غ	ب	ا	ن	ک	ا	و
ا	و	ن	ج	ا	ب	ع	ا	ل
ه	ن	ه	ا	ن	پ	ز	ش	ک
خ	ر	س	ت	م	ع	ل	م	ا
پ	ر	س	ت	ا	ر	ب	ک	ع



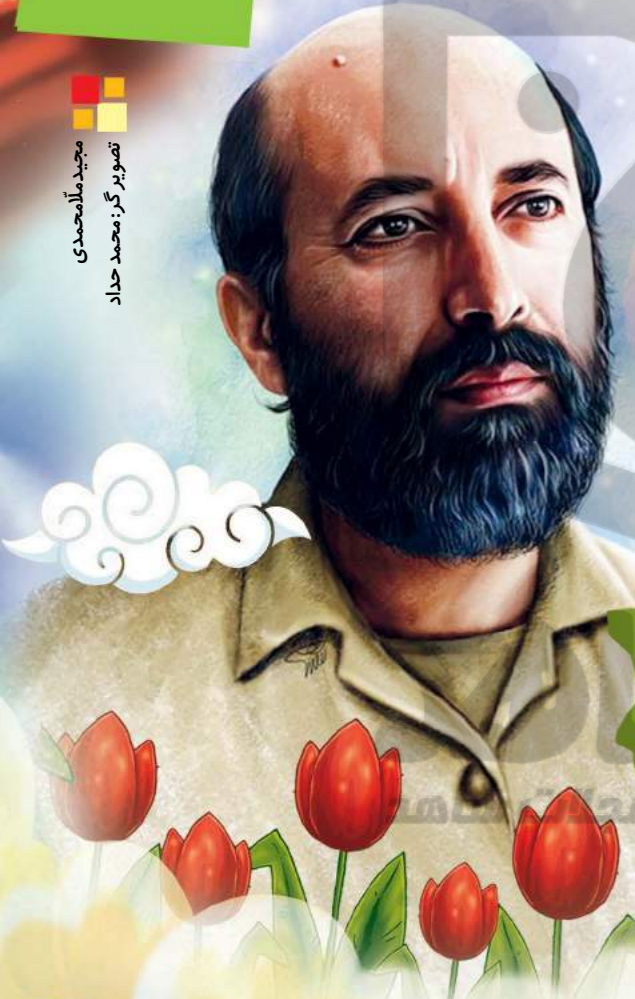
فرماندهی مهربان ...

فرمانده سوار بر ماشین به همراه چند رزمنده به خط مقدم جبهه می‌رفت. دل رزمنده‌ها برای او تنگ شده بود. ناگهان گنجشکی به ماشین خورد. فرمانده فوری به راننده گفت: «ماشین را نگه دار!» دوستان او فکر می‌کردند هواپیماهای دشمن حمله کرده‌اند. آن‌ها توی یک سنگر پنهان شدند. اما فرمانده به طرف مرداب رفت. گنجشک را نجات داد. دوستانش را صدا زد و ماجرا را به آنها گفت. او بال‌های پرنده را تمیز کرد و به او آب و دانه داد. وقتی دید حالش بهتر شده، پروازش داد. سپس به سمت خط مقدم راه افتاد. وقتی به آنجا نزدیک شد، ناگهان خمپاره‌ای در کنارش منفجر شد. فرمانده شهید شد و به دیدار خدا رفت.



فرماندهی

مهربان



فرماندهی شهید دکتر مصطفی چمران
یار عزیز امام خمینی بود.

او در سال ۱۳۱۰ در تهران به دنیا آمد. در دوران تحصیل یکی از شاگردان ممتاز بود، به همین خاطر به رتبه‌های بالای علمی رسید. مدتی را هم در آمریکا درس خواند. بعد برای کمک به محرومان به لبنان رفت. وقتی انقلاب شد، به عشق امام خمینی به ایران آمد. سپس به جبهه رفت و سرانجام در روز ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

بخوانیم...

«حرف‌های ماه»

در کتاب «حرف‌های ماه» با استفاده از مثال‌هایی درباره‌ی زندگی و طبیعت، به روایت حدود دوازده حدیث از امام زمان (عج) پرداخته شده است. برای یادگیری این احادیث و آشنایی بیشتر با امام زمان (عج) می‌توانید این کتاب جذاب و خواندنی را تهیه نموده و از خواندن آن لذت ببرید.



عنوان کتاب: حرف‌های ماه
نویسنده: مرتضی دانشمند
ناشر: دارالحدیث

داستان و شعر نیمه تمام....

داستان

اگر به نوشتن علاقه داری، این قصه را کامل کن و پرایمان پفرست تا در مسابقه‌ی «بهترین قصه» شرکت کنی و جایزه بگیری!

یه روزی بره کوچولو، هنگام غذا خوردن کم‌کم از مزرعه دور شد. ناگهان گرگ گرسنه‌ای را دید. بره کوچولو خیلی ترسیده بود. با خودش فکر کرد که باید کاری کند تا از دست گرگ رها شود. برای همین...

شعر



اگر به سرودن شعر علاقه داری، این شعر را کامل کن و پرایمان پفرست تا در مسابقه‌ی «بهترین شعر» شرکت کنی و جایزه بگیری!

توی حیاط خونمون
درخت توت سبزی بود ...

نشانی ما:

Koodak@navideshahed.com

بچه‌های مجله



مأدده رحیم پور ۹ ساله از مشهد



مأدده خدامرادی ۶ ساله از فسیم شهر



دالیندم تو هم نقاشی خودت رو داخل کادر بکش.



آنا و سبحان حیدری ۴ و ۸ ساله



امیرحسین سلطانی ۸ ساله



سید هادی اسود ۹ ساله



سیل مهربانی جاریست؛
فروش کتب نشر شاهد در سی و دومین نمایشگاه
بین‌المللی کتاب، صرف هم‌وطنان سیل‌زده شد.



سیل‌ها آواره کرد، خانه‌ی هم‌میهنان
قلب ما را هم شکست، گریه‌های کودکان
صف به صف آماده‌ایم، دست در دست شما
باز گردد هم‌وطن، شادمانی و صفا